

از گوشه و کنار

● غلط نگوییم، غلط ننویسیم

می‌گویند دانشجو به مسایل سیاسی بی‌تفاوت شده. نسبت به کتاب بی‌تفاوت شده. نسبت به علم بی‌تفاوت شده. می‌نویسند مردم نسبت به حال یکدیگر بی‌تفاوت شده‌اند. نسبت به ارزشهای دینی و قومی بی‌تفاوت شده‌اند. نسبت به قانون بی‌تفاوت شده‌اند. اینقدر نگوید دانشجو بی‌تفاوت شده. اینقدر ننویسید مردم بی‌تفاوت شده‌اند. اینقدر کلمه بی‌تفاوت را به کار نبرید. بگویید بی‌اعتنا. بی‌تفاوت غلط است بی‌معنی است. زشت است. رکیک است. قبیح است. یعنی چه که دانشجو به مسایل سیاسی بی‌تفاوت شده؟ یعنی چه که مردم نسبت به حال یکدیگر بی‌تفاوت شده‌اند؟ این غلط مصطلح را اگر دیگران می‌گویند که اهل قلم نیستند، شما نگویند، شما بگویید بی‌اعتنا. بگویید دانشجو نسبت به مسایل سیاسی بی‌اعتنا شده. نسبت به کتاب بی‌اعتنا شده. نسبت به علم بی‌اعتنا شده. بگویید مردم نسبت به حال یکدیگر بی‌اعتنا شده‌اند. نسبت به ارزشهای دینی و قومی بی‌اعتنا شده‌اند. نسبت به قانون بی‌اعتنا شده‌اند. (بعد از خواندن مقاله آقای خانلری با عنوان «بی‌تفاوت!»)

خیانت در امانت یا جایگزینی هوشمندانه و ظریف

یکی از استراتژیهای ترجمه استراتژی جایگزینی است بدین معنی که مترجم کلمه یا جمله یا حتی بخشی از متن مبدأ را حذف می‌کند و به جای آن کلمه یا جمله یا بخشی دیگر به ترجمه می‌افزاید. در اینجا مقصود ما بحث دربارهٔ چند و چون این استراتژی نیست، بلکه صرفاً می‌خواهیم روند جالبی از جایگزینی را نقل کنیم. مترجمی یونانی در ترجمه خود از کتابی^۱ دوپاراگراف آغازین کتاب را حذف کرده و به جای آن قطعه‌ای از رمان آلیس در سرزمین عجایب را نقل کرده است. باید اضافه کنیم که بجز این دوپاراگراف هیچ مورد حذف در ترجمه دیده نمی‌شود. با توجه به این که مخاطبان کتاب، انگلیسی و مخاطبان ترجمه، یونانی هستند، شما در مورد این جایگزینی چگونه داوری می‌کنید؟ شباهت الفاظ و تعبیرات متن انگلیسی و قطعه آلیس در سرزمین عجایب برآستی شگفت‌انگیز است. به نظر می‌رسد نویسنده متن را براساس قطعه آلیس نوشته است. این هم ترجمهٔ متن انگلیسی و یونانی:

ترجمه متن انگلیسی: یک دانشمند سرشناس انگلیسی (بعضیها می‌گویند برتراند راسل بوده) روزی دربارهٔ ستاره‌شناسی برای جمعی عام سخنرانی می‌کرد. می‌گفت که چگونه زمین دور خورشید می‌گردد و چگونه خورشید، به نوبه خود، دور مرکز توده‌ای وسیع از ستارگان به نام کهکشان می‌چرخد. در پایان سخنرانی خانم پیر کوچک اندامی از ته سالن بلند شد و گفت: «این چیزها که شما می‌گویید مزخرف است. زمین بشقابی صاف است روی پشت لاک پستی غول پیکر. دانشمند با لبخندی حاکی از برتری پرسید: «لاک پشت بر پشت چه چیز سوار است؟» خانم پیر گفت: «شما خیلی باهوش هستید مرد جوان، خیلی

1- Hawking, S.W. (1988) *A Brief History of Time from the Big Bang to Black Holes*.

باهوش. لاک پشت بر پشت لاک پشتی دیگر سوار است و آن بر پشت لاک پشتی دیگر و همینطور تا به آخر.»

ترجمه معکوس متن یونانی: در سرزمین عجایب، آلیس روزی دربارهٔ نجوم سخنرانی می‌کرد. می‌گفت که زمین سیاره‌ای کروی است که دور مرکز خورشید می‌چرخد و خورشید به نوبه خود ستاره‌ای است که دور مرکز ستاره‌هایی که آنها را کهکشان می‌نامند می‌چرخد. در پایان سخنرانی ملکه با ناباوری و عصبانیت به او نگاه کرد و گفت: «این چیزها که می‌گویی مزخرف است. زمین یک ورق بازی بزرگ است و مثل همهٔ ورق‌های بازی صاف است.» بعد ملکه با حالتی پیروزمندانه به طرف ملازمان خود که به نظر می‌رسید از توضیح او کاملاً قانع شده‌اند برگشت. آلیس با لبخندی حاکی از برتری و با لحنی کنایه آمیز پرسید: «بفرمایید این ورق بازی روی چه چیزی قرار دارد؟» ملکه که به نظر نمی‌رسید جاخورده باشد پاسخ داد: «شما خیلی باهوش هستید، خیلی باهوش. پس بگذارید به شما بانوی جوان بگویم که این ورق بازی روی ورق دیگری قرار دارد و آن روی ورق دیگری و آن روی...» در اینجا ملکه که نفسش گرفته بود مکث کرد و بعد گفت: «جهان چیزی نیست جز یک دسته ورق بازی.»

● این هم برای انبساط خاطر

صحبت از جایگزینی شد، مترجمان (معمولاً مترجمان نسل پیش که هم دستی در ادب فارسی داشته و هم در ترجمه) گاه به جای تشبیه یا تعبیری در متن اصلی تشبیه یا تعبیری فارسی و معمولاً بیتی از شاعری می‌آورند. لطیفه زیر در جایی با عنوان «پس بمیر» آمده است که البته عنوان بی‌ربطی نیست اما هنگام خواندن لطیفه بی‌اختیار یاد این بیت از حافظ افتادم:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذرینه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حال فرض کنید می‌خواهیم کل لطیفه را، و نه فقط عنوان آن را با لطیفه‌ای مشابه در فارسی عوض کنیم، با توجه به این که مسأله شقاق دینی پدیده‌ای مشترک میان جوامع اسلامی و مسیحی است، لطیفه‌ای در فارسی می‌دانید که بتوان آن را در متن فرضی با لطیفه زیر عوض کرد؟

I was walking across a bridge one day, and I saw a man standing on the edge, about to jump off. So I ran over and said "Stop! don't do it!" "Why shouldn't I?" he said. I said, "Well, there's so much to live for!" He said, "Like what?" I said, "Well... are you religious or atheist?" He said, "Religious." I said, "Me too! Are you Christian or Buddhist?" He said, "Christian." I said, "Me too! Are you Catholic or Protestant?" He said, "Protestant." I said, "Me too! Are you Episcopalian or Baptist?" He said, "Baptist!" I said, "Wow! Me too! Are you Baptist Church of God or Baptist Church of the Lord?" He said, "Baptist Church of God!" I said, "Me too! Are you original Baptist Church of God, or are you reformed Baptist Church of God?" He said, "Reformed Baptist Church of God!" I said, "Me too! Are you Reformed Baptist Church of God, reformation of 1879, or Reformed Baptist Church of God, reformation of 1915?" He said, "Reformed Baptist Church of God, reformation of 1915!" I said, "Die, heretic scum", and pushed him off.

● **الاهم فالاهم:**

آقای محمدعلی اسلامی ندوشن در مقاله محققانه و راه گشایی با عنوان «برخوردها و نو در ادبیات»^۱ در پاسخ به دو سؤال: چرا در میان جوانها گرایش به ادبیات نو دیده می‌شود؟ چرا نسل جوان و از جمله دانشجو به ادبیات گذشته بی‌اعتناست؟ یکی از علل را عدم موازنه میان ترجمه و تألیف می‌داند. نظر ایشان چنین است:

در سی و پنج سال اخیر، بخصوص بیست سال گذشته، تعداد تألیف نسبت به ترجمه بسیار کم بوده است و این، فکر ادبی ایرانی را از زایش باز داشته و چون ترجمه آسان تر و با صرفه‌تر بوده، بعضی از استعدادهاى ایرانی که می‌توانستند خود ثمردهنده باشند، به جانب ترجمه رانده شده‌اند، چنانکه گاهی این تصور پیش می‌آید که میادا دستهای ناسالمی برای دامن زدن به این آتش فقر فکری در کار بوده است. در هر حال نتیجه آن شده که نوعی تفکر ترجمه‌ای در میان خوانندگان و خاصه جوانها رواج پیدا کند که نه ایرانی است و نه فرنگی و نه می‌شود نام آن را فکر گذارد. بخصوص که بعضی از این ترجمه‌ها بسیار مغشوش و شتابزده و نارساست.

آشکار است که منظور آن نیست که ترجمه نشود یا ترجمه بد است. ترجمه بسیار خوب و لازم است ولی حد و انتخاب و شرایط دارد و در هر حال باید تناسبی بین آن و ادبیات خودی باشد. در میان جوانهای ما بسیار هستند که برشت و کامورا خوانده‌اند ولی مولوی را حتی یک صفحه هم نخوانده‌اند. شناختن برشت و کامو کار پسندیده‌ای است اما به شرط آن‌که حداقل آشنایی با شاهکارهای زبان خود هم حاصل شده باشد.

● **درباره ترجمه متون مذهبی**

آقای محمدرضا حکیمی در کتابی با عنوان *ادبیات و تمهد در اسلام* فصلی را به بحث درباره ترجمه اختصاص داده‌اند که خلاصه بخشی از این فصل را به همراه نظر خودمان (در قلاب) می‌آوریم. آقای حکیمی در ابتدا درباره فن ترجمه می‌گویند:

[ترجمه در این روزگار] به صورت حرفه درآمده است، و ابداً اصول در آن رعایت نمی‌شود. حرفه که می‌گویم نه به این معنی است که اشخاص وارد و مطلع و حرفه‌ای دست به این کار می‌زنند، کاش اینگونه بود. مقصودم از حرفه، معنای دیگر آن است، یعنی وسیله کسب مال و شهرت و امثال آن. در واقع کسانی که استادند و ترجمه آنان قابل قبول است، اندکند خیلی اندک. بیشتر متنهای مذهبی و کتب اسلامی - که در اصل بلیغ و شیوا نوشته شده است و دارای نثری بلند و استوار و نافذ است - در ترجمه به صورتی مبتذل و منحط و به قول طلاب، «ترجمه‌های کآن یکون» و «بدرستی که» و «آنچنانی که» و... عرضه گشته است. مترجمان و ناشران، به حدود وظیفه پایبند نیستند، یا از حدود امر آگاه نیستند. در نتیجه بهترین موارث فرهنگ اسلام را به خنک‌ترین، بدترین، منحط‌ترین نوع ترجمه و چاپ عرضه کرده‌اند. این روش باعث انزوا و انحطاط و زوال فرهنگ دینی است. و این سهل‌گیری و بی‌توجهی خیانت است به اسلام، و خیانت است به فرهنگ متعالی اسلام، و به کلام والای بزرگان اسلام، و سخن پر رونق علمای اسلام.

[سخن فوق خالی از مبالغه نیست ولی پربی‌راه هم نیست. بسیاری از ترجمه‌های متون مذهبی که این روزها منتشر می‌شود پراستی اسفناک است زیرا به دست اهل صورت نمی‌گیرد و به رغم اهمیت متون مذهبی هیچ نگرانی درباره ترجمه‌های نادرست یا نازیبای این متون در میان نیست. در این مقاله آقای حکیمی نه «متن مذهبی» را تعریف می‌کند و نه دسته‌بندی از انواع متون مذهبی به ما می‌دهد. نویسنده آنگاه با نقل جمله‌ای از کتاب *طریقه ترجمه نوشته مجدالعلای بوستان خراسانی*، مدعی می‌شود که قدامت ترجمه را از توابع بلاغت می‌شمرده‌اند.]

«اکنون ما این فن جدید طریقه ترجمه را - که خاتمه توابع علم بلاغت (بدیع) شناخته شده - با قواعد

۱- آواها و ایماها، مجموعه مقاله‌های ادبی. محمد علی اسلامی ندوشن. ۱۳۵۴. انتشارات توس. صفحات ۲-۲۳۱.

ممّهده، بر فنون مزبوره افزوده...»

[منظور نویسنده از این‌که ترجمه از توابع بلاغت است این نیست که بحث درباره ترجمه در صلاحیت علمای علم بلاغت و در چارچوب اصطلاحات این علم صورت می‌گیرد، بلکه نویسنده قول فوق را چنین تعبیر می‌کند که] «مترجم باید پس از اطلاع کامل از علم بلاغت، به کار ترجمه بپردازد.»
[و این هم نمونه‌هایی از ترجمه‌های «متنافر و مکروه» که آقای حکیمی از کتاب جامع الشواهد نقل کرده است]

أَلشَّمْرُ صَعْبٌ وَ طَوِيلٌ سَلْمُهُ
إِذَا أَرْتَقَى فِيهِ أَلْدَى لَا يَمْلَهُ
هرگاه طلب بالا رفتن کند در مراتب او آنچنان کسی که نمی‌داند او را و قواعد
انشاد او را
زَلَّتْ بِهٖ إِلَى الْحَضِيضِ قَدَمُهُ
میلغزد او به سوی فرودآمدن و پستی، قدم او.
يُرِيدُ أَنْ يُعْرِبَهُ فَيُعِجِمَهُ
و اراده می‌کند اینکه ادا نماید آن شعر را به عربی فصیح، پس او می‌آورد و ادا
می‌کند آن شعر را به عجمی غیرفصیح...»

[آقای حکیمی سپس اشاره می‌کنند که «فن ترجمه شعبه‌های گوناگون دارد و هر شعبه دارای اصولی است که باید رعایت شود. ایشان برای فن ترجمه ۱۹ شعبه به شرح زیر برمی‌شمارند: ۱- فن ترجمه متون کهن. ۲- فن ترجمه متون جدید. ۳- فن ترجمه لفظی (؟) ۴- فن ترجمه آزاد. ۵- فن ترجمه تلخیصی. ۶- فن ترجمه تفصیلی (تفسیری). ۷- فن ترجمه شعر. ۸- فن ترجمه نثر. ۹- فن ترجمه شعر به شعر. ۱۰- فن ترجمه شعر به نثر. ۱۱- فن ترجمه کتب مقدس. ۱۲- فن ترجمه خطبه. ۱۳- فن ترجمه حدیث و اسناد. ۱۴- فن ترجمه متون ادبی. ۱۵- فن ترجمه متون تاریخی. ۱۶- فن ترجمه متون داستانی. ۱۷- فن ترجمه متون علمی. ۱۸- فن ترجمه متون محاوره‌ای. ۱۹- فن ترجمه نمایشنامه و فیلمنامه ...»

[نویسنده آنگاه خطاب به مترجمان نااهل متون مذهبی چنین می‌گوید: یک فارسی زبان که عربی نمی‌داند، با این ترجمه‌ها چه رغبتی به خواندن کتابهای مذهبی پیدا می‌کند؟ آیا به این امر فکر نمی‌کنید؟ آیا با مذهب کاسبی می‌کنید؟ اگر گمان می‌کنید ترجمه متون مذهبی و تألیفات عالمان بزرگ شیعه که خود بهترین نثرها و سبکها را در کتابهای خویش به کار برده‌اند خدمت است به دین و نشر این ترجمه‌ها کاری است برای اسلام و تشیع، اشتباه می‌کنید. اگر قصد خدمت دارید و آهنگ مال و منال ندارید، دست از این کار بردارید. کتابها را زده و خراب نکنید تا استادان و شایستگان و متخصصان، به هنگام لزوم، پاپیش نهند و کار را به صورت شایسته انجام دهند و دین خدا را، از طریق نشر فرهنگ متعالی آن، مدد رسانند. و ما ذلک علی الله بعزیز.
[آقای حکیمی آنگاه به نقل تعریفی از ترجمه می‌پردازد بی آن‌که مأخذ آن را ذکر کند.]

«در تعریف ترجمه گفته‌اند ترجمه عبارت است از نقل معنی و گزارش و تحویل کلمات و جمل از زبانی به زبان دیگر، چنانکه باید. به طوریکه اگر کلام ترجمه شده به زبان اصلی رد شود، همان معانی و به تقریب همان الفاظ به دست آید.»

[گزارش و تحویل کلمات یعنی چه؟ «چنانکه باید» معیاری ارزشی و غیرعینی است. احتمالاً منظور نویسنده از «رد شدن کلام ترجمه به زبان اصلی» این است که کلام ترجمه شده دوباره به زبان اصلی ترجمه شود. این کار را در اصطلاح فنی ترجمه معکوس می‌نامند. تعریف فوق که صاحب آن ذکر نشده تعریفی در خور اعتناست و لازم است در فرصتی دیگر آن را با دیگر تعاریف ترجمه که توسط نظریه پردازان ترجمه ارائه شده مقایسه کنیم تا ارزش آن معلوم شود.]

[آقای حکیمی آنگاه با استناد به گفته صاحب طریقه ترجمه سه قید برای مترجم یا به قول ایشان

«ترجمان» قایل می‌شود: اول تسلط، دوم ذوق، سوم سلیقه [تسلط: ترجمان باید قواعد صرف و نحو اصطلاحات ادبیه [در فارسی می‌گوییم ادبی. فقط مترجمی که متون نقد ادبی ترجمه می‌کند باید اصطلاح ادبی را بشناسد ولی به‌طور کلی مترجم باید بر جنبه ادبی زبان تسلط داشته باشد] و مجازات و استعارات هر زبانی که ترجمه یکی از آن دو را به دیگری در نظر دارد، بداند. از این گذشته تسلط فنی و آشنایی به موضوع نیز در شیوایی و زیبایی ترجمه بی‌اندازه دخیل است. [پس منظور نویسنده از تسلط در واقع دو چیز است تسلط به دو زبان مبدأ و مقصد و تسلط به موضوع] ذوق: ترجمان باید متحلی به حلیه ذوق سلیم باشد تا بتواند موارد ممتنع‌الترجمه را از ممکن‌الترجمه جدا سازد... [از این توضیح نه معنی «ذوق» را فهمیدم و نه فرق میان ذوق و سلیقه را دریافتم] سلیقه: ترجمان باید الفاظ را از روی سلیقه انتخاب کند و در تطبیق معانی و مفاهیم آنها لازمه دقت به جای آرد، و با الفاظ فصیح و متداول و ملایم ذوق سلیم ترجمه را انجام دهد، تا مطبوع و پسندیده آید. فی‌المثل اگر ترجمانی، بدون اعمال سلیقه، هر یک از کلمات عربی را، در هنگام ترجمه، به یک کلمه فارسی تبدیل کند- به واسطه مطابقت نکردن خواص ترکیب و اسناد دو لغت با یکدیگر - ترجمه متنافر و مکروه خواهد شد. [با این تمایل آشکار به کاربرد کلمات و ترکیبات عربی، مؤلف چگونه می‌تواند از ذوق سلیم در ترجمه صحبت کند؟ مؤلف درست می‌گوید که ترکیب کلمات در دوزبان لزوماً با یکدیگر مطابقت ندارند، اما ترکیبات «الفاظ فصیح» و «ترجمه مکروه» در فارسی به چه معنی است؟]

● ویرایش دوم*

در دوران وزارت برمکیان و به تشویق آنها، بهترین آثار فلسفی و علمی یونان به عربی ترجمه شد، ...» لیکن این ترجمه‌ها اکثر نامفهوم و محل تردید بود، کتابهایی هم که متعدد ترجمه شده بود... با هم اختلاف داشتند...»^۱

پس باید بار دیگر آن کتابها به همت مترجم یا مترجمان کاردان و خبره، ترجمه یا بازخوانی و تصحیح می‌شد.

نوح^۲، امیر سامانی که در فاصله سالهای ۳۳۲ تا ۳۴۳ هجری (۹۴۳ تا ۹۵۴ میلادی) بر خراسان بزرگ فرمان می‌راند «... حکیم ابونصر فارابی را طلبید و امر کرد تمام این تراجم را تحت نظر گرفته ترجمه صحیح جامعی فراهم نماید. فارابی این دستور را بموقع عمل گذارد و نام آن کتاب را *تعلیم الثانی* نهاد...»^۳ گوا اینکه *تعلیم الثانی* در آتش سوزی کتابخانه سامانیان از بین رفته و امروزه اثری از آن برجا نمانده است اما عنوان *معلم ثانی* را به فارابی داد و نیز باعث شد تا امروز، ما او را نخستین ویراستار ترجمه‌های عربی از یونانی بشناسیم. گفتنی است که فارابی، خراسانی و از دانشمندان و مفاخر جهان اسلام است.

پی‌نوشت:

۱ و ۳- شبلی نعمانی: *شعر العجم*. ج ۱، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۲، تهران ۱۳۳۵، ابن سینا.
۲- این نوح در رشته امرای سامانی خراسان، نوح دوم و فرزند نصر است. نوح اول فرزند اسد سامانی و نوح سوم فرزند منصور و نوه نوح دوم است. روزگار حکومت سامانیان (یکصدسال از ۲۸۸ تا ۳۹۰ هجری برابر با ۹۰۰ تا ۹۹۹ میلادی) برای ایرانیان، دوران بازیابی هویت ملی، و شکوفایی علمی، ادبی و هنری به شمار می‌آید.
سامانیان به مذهب روحانیان و اعیان زمان (یعنی تسنن) بودند و عمده‌ترین مشکل آنها جنبشی بود که از سوی دشمنان - حکام عرب و عمال داخلی ایشان- قرمطی خوانده می‌شد.

*- این مطلب را خواننده گرامی آقای فضل الله امینی انجدانی فرستاده‌اند که از لطف ایشان تشکر می‌کنیم.